

# ذوات محترمی که قصد بزهکاری دارند، ماده ۱۷۳ را بخوانند!

احمد بشیری

چندی پیش، یکی از دوستان قدیمی، به دیدنم آمد. سخت افسرده و پژمرده بود. او را از دیرگاهان می‌شناسم، یعنی با پدرش آشنا بودم از زمان خدمت قضایی در شهرستان دماوند.

نیک مردی بود آرام و بی‌آزار. در یکی از روستاهای پیرامون دماوند، مزرعه کوچکی داشت با باغی و خانه‌ی روستایی و مقداری زمین کشاورزی که بر روی آن سرگرم کار و تولید بود. اکنون سالی چند است که آن مرد بزرگوار، روی از این جهان برتافته و مرده ریگ او، به بازماندگانش رسیده است. باری، از آن دوست پرسیدم که چرا آشفته و دلتنگ است؟

گفت: می‌دانستی که پدرم در یکی از روستاهای دماوند مزرعه‌ی داشت؟ گفتم آری، گفت: رنجوری من برای همان مزرعه است و گرفتاری‌های آن. آن گاه چنین ادامه داد:

پس از مرگ پدرمان، چون بازماندگان او، مانند خودش نمی‌توانستند پیوسته، از مزرعه پاسداری و نگهداری کنند، برخی از باشندگان ناآرام روستا، با فراهم کردن مقدماتی، چند تن کارگر کشاورزی ما را، یکی پس از دیگری، از ما دور کردند و کم‌کم، پای پیچ خودمان هم شدند و مزاحم رفت و آمد آزاد ما، به روستا گردیدند.

چند بار کارمان به دادگستری کشید و مسایل یک جوری به پایان رسید.

چند سال پیش، ناگهان با خبر شدیم که چند تن **مفت بر محلی و مفت خر تهرانی**، دست به هم داده و با بهرمندی از غیبت نسبی ما، در محل، قطعاتی از زمین‌های کشاورزی ما را، با نوشته‌های عادی، خرید و فروش کرده‌اند و برای آنکه این دست نوشته‌ها **اعتبار حقوقی** نیز، پیدا کند، رییس **شورای روستا** را هم، با خودشان همدست گردانیده‌اند و او، با زدن مهر شورای روستا در پای اوراق، به آنها **رسمیت** داده است و خریداران، با

همین نوشته‌ها، از اداره ثبت املاک، درخواست سند مالکیت کرده و پاره‌ی بی‌آنان موفق به گرفتن سند هم شده‌اند.

از خلاقاری‌های زمین بران و زمین خران و دستیاران آنان، به دستگاه قضایی دادخواهی کردیم و پرونده‌ی فراهم آمد و طبعاً پروبیا آغاز گردید.

اما گذشت روزگار نشان داد که حل مشکل ما، کار امروز و فردا نبود و دلخوشی مان به دستگاه عدالت کشور، چندان هم دقیق و حساب شده از آب در نیامد.

اکنون از نخستین روز پناه بردن ما به فرشته عدالت، سال‌ها گذشته، چندین قاضی آمده و رفته‌اند و هر کدام از آنها، یک چند با پرونده زور آزمایی کرده است، همه این حالات و دست به دست شدن‌های پرونده، تنها اثرش، چاق و چاق‌تر شدن پرونده بوده است بی‌آنکه گرهی از کار فرو بسته ما گشوده شود.

نکته قابل توجه این است که در جریان جابه‌جا شدن قضات رسیدگی کننده پرونده، هر قاضی تازه‌یی که آمده، به سلیقه خودش، یک شاخه تعقیبی جدید هم برای پرونده ابداع کرده و به آن چسبیده و باب "کاغذبازی" در آن زمینه گشوده شده است و با رفتن این قاضی و آمدن قاضی دیگر، گردش کار رسیدگی هم، دیگر شده است بی‌آنکه هیچیک از آنان، به اصل مطلب پرونده، که از قضا، مورد تفاهم و اتفاق نظر هر دو طرف پرونده هم است، توجه و رسیدگی کند.

مطلب جالبتر این که از بس پرونده مانده و کهنه و برحجم آن افزوده شده، کم‌کم نام طرفین شکایت نیز از یاد رفته است چنانکه در بالای صورت جلسات رسیدگی اسامی طرفین هم، به غلط نوشته می‌شود!

از طرف دیگر، کسانی که از آنان دادخواهی کرده‌ایم، از صبر و حوصله فرشته عدالت، برای پایان دادن به کار پرونده، شیر شده‌اند و با خیال آسوده، آسوده از اینکه حساب و کتابی در کار

نیست، نه تنها به دست درازی‌های خودشان افزوده‌اند، بلکه کسان دیگری را هم، با خودشان همراه و هم‌داستان گردانیده‌اند تا از این خون یغما، همگی با هم، بهر مند گردند!

ولی ای کاش همه درد ما، همین کنندی کار دستگاه قضاییه بود و امیدمان از نتیجه‌گیری فرجامین کار، بریده نمی‌شد.

چند روز پیش که برای خبرگیری از کار پرونده به دفتر دادگاه رفته بودم، ضمن مرور اوراق پرونده، به نامه‌ی برخوردیم که آنرا، یکی از متهمان پرونده به دادگاه فرستاده و درخواست کرده بود که چون مقررات ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی کیفری شامل حالش شده است، دادگاه درباره او تصمیم بگیرد و قرار موقوفی تعقیب وی را، صادر کند.

از دیدن این نامه، سراسیمه شدم. و از مدیر دفتر چگونگی را پرسیدم، پاسخ داد بهتر است با رییس دادگاه گفتگویی کنی.

رفتم به اتاق دادگاه و چگونگی را به رییس دادگاه گفتم و پرسیدم معنی این نامه چیست؟ رییس دادگاه، که از قضات قدیمی و مردی بزرگوار است، سری از روی ناراحتی تکان داد و گفت:

متأسفانه آنچه در نامه متهم پرونده خواندید، درست است و طبق ماده ۱۷۳ نه تنها این آقا، بلکه سایر متهمین هم به زودی می‌توانند درخواست قرار موقوفی تعقیب کنند چون مفاد ماده شامل حالشان خواهد شد. پرسیدم در این صورت که حق ما، و زحمات چندین ساله مان یکسره پایمال و ضایع خواهد شد.

رییس دادگاه گفت: من حال شمارا درک می‌کنم و دلم برای همه تان می‌سوزد اما کاری از دستم ساخته نیست. دستور قانون است و اطاعتش بر همه مردم کشور واجب.

مات و مبهوت از اتاق دادگاه بیرون آمدم و چند روز است که "خون خونم را می‌خورد" و به خودم می‌پیچم و نمی‌دانم چه کار کنم و حالا آمده‌ام نزد

حال متوجه حال شاکیان بی ستاره و بداقبال نیز بوده اند زیرا که در مواد بعدی، مراعات حال آنها را کرده اند. ملاحظه بفرمایید:

**ماده ۱۷۵- موقوفی تعقیب و توقف اجرای حکم، مانع استیفای حقوق شاکی و مدعی خصوصی نخواهد بود.**

**ماده ۱۷۶- قضات، ضابطین دادگستری و سایر مأمورینی که به موجب قانون، موظف به تعقیب، رسیدگی و اجرای حکم می باشند، چنانچه در انجام وظیفه خود مرتکب فعل یا ترک فعلی شوند که نتیجه آن عدم تعقیب یا اجرای حکم صادره باشد، حسب مورد، تحت تعقیب کیفری، انتظامی و اداری قرار خواهند گرفت.**

معنی مواد بالا هم این است که اگر پرونده شکایت کسی، به علت هایی که گذشت، بسته شد، در های امید به رویش بسته نیست بلکه او می تواند به مصداق "روز، از نو، روزی، از نو"، بار دیگر، و از راه های دیگر، طرح دعوی و شکایت کند و کار را از سر بگیرد و این بار، از یک طرف، در دادگاه های حقوقی، از کسی که شکایتش را کرده بود و پرونده اش پس از پنج سال بسته شده، خسارت بخواهد و از طرف دیگر، از برخی یا تمام کسانی که در رسیدگی پرونده او دخالت داشته اند، خواه قاضی، خواه کارکنان دفتری یا مأموران انتظامی و غیره و غیره، به دادگاه کیفری، دادگاه انتظامی قضات، دادگاه اداری و .. شکایت کند مشروط به اینکه مواظب باشد این بار، پرونده هایش بیش از پنج سال در دادگاه های یاد شده نماند و الا دوباره، همان بلایی به سرش خواهد آمد که قبلاً آمده بود!

حال این که اگر شخص زیان دیده که پرونده اش برابر مواد ۱۷۳ و ۱۷۴ موصوف بسته شده است، فرضاً از عوامل رسیدگی کننده پرونده به دادگاه های نام برده شده شکایت کند و شکایتش به صدور حکم نیز منتهی بشود، این احکام، از شاکی و زیان دیده سرگشته که هم چوب را خورده و هم پیاز را، چه دردی درمان خواهد کرد؟ مطلب دور و دراز دیگری است که:

**شرح این هجران و این خون جگر  
این زمان بگذار تا وقت دگر!**  
موضوع گذشت زمان یا مرور زمان، در قوانین حقوق خصوصی و عمومی

**(مواعد؟) مقرر در همان ماده، از تاریخ قطعیت حکم، اجرای آن موقوف می گردد و در هر حال، آثار تبعی حکم، به قوت خود باقی خواهد بود.**

معنی ساده این دو ماده قانونی، این است که اگر کسی، از دیگری، مثلاً به گناه دزدی، خیانت در امانت، کلاهبرداری، ورود خودسرانه به ملک غیر، نشر اکاذیب و ده ها مورد دیگر که مجازات آنها، از چندماه تا سه سال حبس یا پرداخت جریمه است، شکایت کند و پرونده او به هر علتی در دادگستری پنج سال بماند، چه دادگاه درباره شکایت او رای داده باشد و چه پرونده اش در جریان رسیدگی باشد، با سپری شدن پنج سال از تاریخ شکایت او، یا صدور حکم دادگاه، درباره طرف شکایت قرار موقوفی تعقیب یا تعقیب اجرای حکم صادر و به زبان خودمانی، پرونده اش بسته خواهد شد، یعنی هرچه در خلال پنج سال گذشته دوندگی کرده، مدرک و دلیل فراهم آورده، از کار و زندگی بازمانده، از پله های دادگستری بالا و پایین رفته، پول وکیل دادگستری و چه و چه داده و هزار مصیبت و مکافات دیگر دیده است، همگی هیچ و پوچ بوده است و هباً منتور!!  
البته این نکته هم در خور توجه است که نویسندگان قانون آیین دادرسی کیفری، در عین



تو، ببینم تو چه راهی به نظرت می رسد؟ راستی این استکه من، تا آندم مفاد ماده ۱۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری را، درست نخوانده بودم و هنگامی که آن سخنان را شنیدم، باورم نشد که درست باشد و از همین رو ناپاورانه فریاد زدم: ممکن نیست، اینطور باشد حتماً اشتباه می کنی!

اما وقتی که قانون آیین دادرسی کیفری را آوردم و ماده ۱۷۳ و مواد بعدی آنرا خواندم، به راستی شگفت زده شدم و زبانم بند آمد. برای آن که خوانندگان نیز بدانند ماده ۱۷۳ چه می گوید و آن دسته از ذوات محترم که قصد بزهکاری دارند و یا بزهکار و پرونده دار شده اند، بخواهند از مزایای قانونی این ماده قانونی شگفتی انگیز استفاده کنند، راه فراری بیابند، آوردن عین مطالب ماده قانونی یاد شده، خالی از لطف نیست:

**ماده ۱۷۳- در جرایمی که مجازات قانونی آن از نوع مجازات بازدارنده یا اقدامات تأمینی و تربیتی باشد و از تاریخ وقوع جرم، تا انقضای مواعد مشروحه ذیل، تقاضای تعقیب نشده باشد و یا از تاریخ اولین اقدام تعقیبی، تا انقضاء مواعد مذکوره، به صدور حکم منتهی نشده باشد، تعقیب موقوف خواهد شد:**

**الف- حداکثر مجازات مقرر، بیش از سه سال حبس یا جزای نقدی بیش از یک میلیون ریال، با انقضای مدت ده سال.**

**ب- حداکثر مجازات کمتر از سه سال حبس یا جزای نقدی تا یک میلیون ریال، با انقضای مدت پنج سال.**

**ج- مجازات غیر از حبس یا جزای نقدی، با انقضای مدت سه سال.**

**تبصره- در مواردی که مجازات قانونی جرم، حبس یا جزای نقدی یا شلاق، یا هر سه باشد، مدت حبس ملاک احتساب خواهد بود.**

شاید برخی گمان کنند که در این صورت، اگر برای شکایت کسی در ظرف مدت های بالا، دادگاه حکم صادر کرده باشد، دیگر خطر و ضرری متصور نیست اما این خیال هم، باطل است زیرا که قانون، برای این کسان نیز خواب دیگری دیده است و می گوید:

**ماده ۱۷۴- در مواد مذکور در ماده قبل، هرگاه حکم صادر گردیده ولی اجرا نشده باشد، پس از انقضای موارد**

کشور ما، امری بی سابقه نیست و اساساً این موضوع، یکی از مباحث مهم قوانین حقوقی و کیفری سایر کشورها نیز هست، اما نظر به اهمیت بسیار و تبعات بی شمار و اغلب ناگواری که حلول مرور زمان، بر روی حقوق خصوصی یا عمومی مردم می گذارد، مواد قانونی مربوط به این موضوع، با دقت، وسواس و هوشمندی بیشتری

مزبور که مقرر می دارد پس از گذشتن مدتی (ده سال - بیست سال - سه سال - یکسال و غیره) دعوی در دادگاه شنیده نمی شود، مخالف با موازین شرع تشخیص داده شد.<sup>۱</sup> این موضوع در قوانین کیفری هم سابقه بی طولانی دارد. در قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ ضمن

مفاد این دو ماده، باعث گردیده بود که بزهکاران، برای آنکه از چنگال عدالت و اجرای کیفر بگریزند، ترک دیار می کردند و به جاهای دور می رفتند و ناشناسانه می زیستند تا سال های مرور زمان سپری گردد و آنگاه شاداب و سرحال، به شهر و دیار خودشان باز می گشتند و طبیعی است که این امر، آثاری ناگوار بر اعصاب و روان زیاندیدگان از جرم باقی می گذاشت و آنان را نسبت به دستگاه قضایی کشور و اجرای عدالت بدبین می گردانید. توجه به تبعات ناگوار یاد شده، دستگاه قضاییه را بر آن داشت که در اصلاحات قانون آیین دادرسی کیفری مصوب امرداد ماه ۱۳۳۷ به این مطلب نیز پرداخته شود. در ماده ۲ قانون اصلاحی یاد شده چنین آمده است:

### معنی ساده مواد ۱۷۳ و ۱۷۴ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور

کیفری این است که اگر به هر علتی، به پرونده افراد بزهکار رسیدگی نشود، پس از پنج سال، قرار "موقوفی تعقیب" یا "توقیف اجرای حکم" صادر خواهد شد

ماده ۲ - کلیه جرایم مربوط به امور جنحه که در ظرف پنج سال از تاریخ اولین اقدام تعقیبی، تا تاریخ تصویب این قانون، به حکم قطعی منتهی نشده و یا به حکم قطعی منتهی و حکم اجرا نشده و کلیه جرایم جنایی که ظرف ده سال از تاریخ اولین اقدام تعقیبی، تا تاریخ تصویب این قانون، منتهی به صدور کیفر خواست نشده، مشمول مرور زمان خواهد بود. تبصره - پرونده هایی که شاکی خصوصی داشته یا مدعی خصوصی دادخواست ضرر و زیان داده و همچنین پرونده های مربوط به قاچاق عواید دولت و جرایم مذکور در قانون ثبت اسناد و نیز پرونده هایی که در صلاحیت محاکم اختصاصی و دیوان دادرسی ارتش بوده و در محاکم مزبور، در جریان است، از حکم این ماده مستثنی است.

اما گویی راه حل اخیر هم کارساز نبود و حقوق زیاندیدگان را، چنانکه باید، ضمانت نمی کرد و از این گذشته، مفاد قانون، نسبت به امور قبل از تصویب آن، حاکم بود، نه بعد از آن، ازین رو، در سال ۱۳۵۲ و به هنگام تصویب قانون مجازات عمومی

مواد ۵۱ و ۵۲ به موضوع مرور زمان چنین اشاره شده بود:

ماده ۵۱ - هرگاه کسی مرتکب جرمی شده در مورد خلاف، در طرف یک سال در مورد جنحه، در ظرف سه سال و در مورد جنایت، در ظرف ده سال، جرم او تعقیب نشده باشد، دیگر تعقیب از مجرم نمی شود و اگر شروع به تعقیب شده به جبهتی موقوف مانده و مدت های مذکوره منقضی شود، دیگر اعاده تعقیب نخواهد شد.

مبدأ مدت های مذکوره، در صورت اولی، از تاریخ ارتکاب و در صورت اخیر، از تاریخ آخرین اقدام تعقیب محسوب است.

ماده ۵۲ - هرگاه تعقیب مجرم به عمل آمده و حکم مجازات نیز صادر شده ولی غیر مجری مانده باشد، حکم مجازات مزبور، در مورد خلاف، بعد از دو سال و در مورد جنحه بعد از پنج سال و در مورد جنایت بعد از پانزده سال از روز صدور، بلا اثر خواهد بود و دیگر مجرا نخواهد شد، لیکن نتایج آن از قبیل محرومیت از حقوق، باقی خواهد بود.

مورد نظر قرار می گیرد و تدوین و تصویب می شود. باب یازدهم قانون آیین دادرسی مدنی قدیم، در سه مبحث و پنج فصل که مواد ۷۳۱ تا ۷۶۹ قانون را در بر می گرفت، تماماً به موضوع "مرور زمان" مربوط می شد که در آنجا به تفصیل از کلیات مرور زمان - مدت مرور زمان - ابتدای مرور زمان - اجرا یا تعلیق مرور زمان - انقطاع مرور زمان و اسقاط مرور زمان بحث شده بود.

شاید به علت همان حساسیت و اهمیتی که در مورد مرور زمان به نظر می رسید، و بیمی که از جهت ضایع شدن حقوق مردم، به دل راه می یافت، برابر نظریه شماره ۷۲۵۷ - ۱۳۶۱/۱/۲۷ شورای نگهبان، تمام باب یازدهم قانون آیین دادرسی مدنی، یعنی مباحث مربوط به مرور زمان، از قانون مذکور برداشته شد.

عین نظریه شورای نگهبان چنین است:

مواد ۷۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی به بعد، در مورد مرور زمان، در جلسه فقهای شورای نگهبان مطرح و مورد بحث و بررسی قرار گرفت و به نظر اکثریت فقهای شورا، مواد

که در حالی که مرور زمان، در قوانین حقوقی، و نسبت به حقوق مادی اشخاص، به کلی مردود و منسوخ و به زبان رساتر، "خلاف موازین شرع" دانسته شده است، چگونه در قوانین کیفری، حی و حاضر و قابل اجرا و عمل است و این روش یک بام و دو هوا، در تدوین قوانین دستگاه قضاییه، از چیست؟

مشمول مرور زمان نمی گردید.

اما متأسفانه در ماده ۱۷۳ قانون دادگاه های عمومی و انقلاب- در امور کیفری، مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ مجلس شورای اسلامی، بدون توجه به حقوق زیاندیدگان و آثار و تبعات منفی آن، صرف گذشتن پنج سال از عمر پرونده را- که در تشکیلات قضایی کنونی، تابخواهی اشباه و نظایرش فراوان

جدید، بار دیگر، موضوع مرور زمان مورد توجه تدوین کنندگان قانون قرار گرفت (مواد ۴۹ تا ۵۳) و برای آنکه گردانندگان قضایی، از مسؤولیت برکنار نمانند و یا این امر را "سرسری" نگیرند، مسؤولیت جلوگیری از ورود مرور زمان بر پرونده، مستقیماً بر عهده قضات رسیدگی کننده پرونده ها گذاشته شد و هر قاضی مکلف بود که در زمان تصدی پرونده، مطلقاً از حلول مرور زمان جلوگیری کند.

مواد ۵۱ و ۵۳ قانون یاد شده به همین موضوع اختصاص یافته بود:

ماده ۵۱- جریان مرور زمان، به وسیله هر اقدام تحقیقی یا تعقیبی که توسط مقام صلاحیت دار به عمل آمده باشد، اگر چه هنوز مرتکب معلوم نباشد، قطع می گردد. مدت قبلی مرور زمان هایی که قطع شده، به حساب آورده نمی شود.

ماده ۵۳- مبدا مرور زمان اجرای مجازات، تاریخ قطعی شدن حکم است و اگر اجرای مجازات شروع شده باشد، مبدا مرور زمان از روزی شروع می شود که ادامه اجرا در نتیجه عمل محکوم علیه، قطع شده باشد...

در موردی که اجرای مجازات بیش از یک نوبت قطع شده باشد، اگر اجرای تمام یا بقیه مجازات، موکول به گذشتن مدت یا رفع مانعی باشد، مدت مرور زمان، از روزی شروع خواهد گردید که مدت آن منقضی یا آن مانع، رفع شده باشد...

از زمانی که این قانون تصویب شد، مقام قضایی متصدی پرونده، بنا به سلیقه خود، پرونده ها را در وقت نوبتی بررسی می کرد و دستور می داد تا از تاریخ صدور آن دستور، مرور زمان گذشته، قطع و مدت مرور زمان جدید آغاز شود و بدین ترتیب، پرونده ها همیشه "زنده" و فعال و احکام صادره، قابل اجرا بود و تا حد امکان، حتی پس از گذشت سالیان دراز، حقوق زیاندیدگان محفوظ می ماند یعنی تقریباً هیچ پرونده ای،

## مطلبی که از علت آن سر در نمی آوریم این است که در حالی که مرور زمان، در قوانین حقوقی خلاف شرع دانسته شده، چگونه در قوانین کیفری قابل اجرا و عمل است؟!

اگر باور کنیم که "شکایت" از ستم دیگران، برای "زیان دیده" یک "حق" است، و اگر بپذیریم که حق، چه از دیدگاه حقوقی و چه از نظر کیفری، به هر روی، محترم و بر مبنای "موازین شرعی" از خدشه و تعرض، مصون و محفوظ است، بنابراین ناچیز دانستن حقوق معنوی شخص زیان دیده که در بسیاری مواقع از حقوق مادی، به مراتب، مهمتر و تسلی بخش تر است، چه معنایی دارد و چرا در یک جا، حقوق مادی اشخاص زیر پوشش "شریعت" قرار گرفته و حتی در ضمن مواد قوانین کیفری، باقی و پایدار مانده است ولی حق تعقیب کیفری او، اینگونه به بال پرنده زمان بسته شده است که هرگاه در اوقات "مقدر" هوای پرواز کند، همه حقوق زیان دیده بی را که سالیان دراز، برای پروراندن پرونده اش زحمت و مرارت بر خود هموار گردانیده است، به آسمان خواهد برد و به دیار عدم خواهد سپرد؟ ما که در این باره هر چه اندیشیدیم، جوابی نیافتیم، باشد که نویسندگان قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری، پاسخ شایسته ای برای چنین پرسش ها داشته باشند.

است و خواهد بود-، برای محور کیفری آن، بسنده دیده و بر همین منوال هم حکم رانده و ماده قانونی تدوین کرده اند! گویی همه ارباب شکایت، پنج سال راه دور و رنج بسیار به دستگاه قضایی بدهکارند!

پرسشی که پیش می آید این است که چرا قوه قضاییه سنگینی بار تنبلی و ناکارایی خودش را بردوش ستمدیدگان می گذارد و با کمک رساندن به زیانکاران، زیاندیدگان را، از حقوق قانونی خودشان محروم می گرداند؟

اگر عوامل و وابستگان قوه قضاییه درست، دقیق و به هنگام، کارشان را انجام دهند، بی گمان هیچ پرونده ای بیش از یک یا دو سال، در دست رسیدگی نخواهد ماند و به فرجام خواهد رسید و دیگر موردی پیدا نخواهد شد که یک پرونده سه، پنج یا ده سال در دست رسیدگی بماند و سرانجام، باطل و بی اثر بشود و به صاحب رنج دیده پرونده بگویند برو، بالای یک تپه بلند پایست و تا نفس داری فریاد بکش تا دلت آرام شود!

مطلبی که از علت آن سر در نمی آوریم این است